



درس تفسیر سوره مبارکه زخرف - جلسه ۱۱

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ (۲۶) إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ (۲۷) وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۸) بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُبِينٌ (۲۹) وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ (۳۰) وَقَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ (۳۱) أَهُم يَفْسُمُونَ رَحِمْتَ رَبُّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ

بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحِمْتَ رَبُّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۳۲)﴾

قرآن کریم برای پرورش انسان، بهترین راهی که ارائه کرد، راه معرفت و علم و عقل است. تنها چیزی که جامعه را به سعادت می‌رساند، همان معرفت و علم و عقل است که به همراه آن عمل صالح خواهد بود؛ لذا در ساختار خلقت، مائده علم را مطرح کرده است. اولین فضیلتی را که به انسان داد، همان علم است که فرمود: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ﴾^۱ و اصولاً نقشه جهان هم براساس علم است؛ بر همان ساختار و مهندسی تمام انبیا (علیهم السلام) براساس علم کار خود را شروع کردند و وجود مبارک پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هم مسئله علم را

بر همگان واجب کرده که «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ»^۱ بعد آن علوم را هم مشخص کرد که «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ»^۲ و مانند آن باشد.

ابراهیم خلیل (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) هم که قیام کرد، مردم را به علم و عقل دعوت کرد. مردم دو دسته بودند: بعضی افراد بودند که عالم نبودند، جزء ﴿لَا يَعْلَمُونَ﴾^۳ بودند؛ اما نه جزء «قوم لایعلم» اینها را هدایت و عالم کرد. برخی‌ها عاقل نبودند، اما نه جزء «قوم لا یعقلون»، جزء عاقلان نبودند که اینها را عاقل کردند؛ اما برخی‌ها این جهل و سفاهت در درون آنها ریشه دوانده که ﴿رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۴، اینها کسانی بودند که ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۵ و خودشان «بالصَّراحة» به پیغمبر خودشان می‌گفتند: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَعْطَتْ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ﴾^۶ نمی‌گفتند «سواء وعظت أم لم تعظ»، می‌گفتند: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَعْطَتْ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ﴾؛ اصلاً جزء واعظان نبودی! اینها جزء قوم ﴿لَا يَعْقِلُونَ﴾ هستند، گرچه در قرآن کریم «قوم لا یعقل» کم آمده، ولی همین که آمده ناظر به این گروه است؛ اینها کسانی هستند که قائم «بالجهل» و قائم «بالسَّفَه» می‌باشند، صریحاً به رهبران الهی می‌گویند که چه بگویند و چه نگویند برای ما یکسان است. در قبال این قوم «لایعلم» و قوم «لایعقل»، قوم «یعلم» و قوم «یعقل» هستند که به عقل و علم قیام می‌کنند. وجود مبارک خلیل حق - مثل انبیای دیگر - مردم را به علم دعوت کرد تا قائم به علم باشند و به عقل دعوت کرد تا قائم به عقل باشند؛ راهی را که خود او رفت که راه شهود باشد، خدای سبحان این راه را فراسوی دیگران نصب کرد، فرمود او رفت و دید، شما هم حرکت کنید بلکه ببینید. در سوره مبارکه «انعام» آیه ۷۵ که از جریان خلیل حق سخن به

۱. کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۰۷.

۲. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص ۳۲.

۳. سوره توبه، آیه ۶.

۴. سوره مطففین، آیه ۱۴.

۵. سوره بقره، آیه ۶؛ سوره یس، آیه ۱۰.

۶. سوره شعراء، آیه ۱۳۶.

میان آمده است، فرمود: ﴿وَكَذَلِكَ تُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ ما باطن عالم را نشان ابراهیم خلیل می‌دهیم، ما ارائه می‌دهیم و او رؤیت دارد. سخن از تعلیم و تعلم نیست، سخن از تذکره و تذکر نیست، بلکه سخن از ارائه و رؤیت است، ما نشان دادیم و او هم دید: ﴿وَكَذَلِكَ تُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾.

در پرانتز این نکته را هم مستحضرید که در بخشی از آیات قرآن کریم، آن وسط‌ها را که جمله‌های حسّاس است خدا ذکر نمی‌کند؛ آن رمزی بین متکلم و مخاطب است. این وسط‌ها برای ماها خالی است، بعد آن پشت سری را ذکر می‌کند. می‌بینید که این ﴿وَلِيَكُونَ﴾ عطف بر محذوف است، فرمود: ﴿وَكَذَلِكَ تُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ﴾ این «واو» عطف است بر چه چیزی؟ بر محذوف، چه چیزی حذف شده؟ آنکه خدا می‌داند و آن‌که رفته یا آن‌کس که گفته است. بین متکلم و مخاطب این رمزها هست؛ یعنی ما ملکوت را برای اهداف فراوانی نشان دادیم، فلان و فلان و فلان ﴿وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ که این عطف بر محذوف است؛ البته برای ما محذوف است، ولی برای مخاطب مذکور است. به هر تقدیر او ارائه داد و وجود مبارک خلیل حق هم دید.

در سوره مبارکه «اعراف» فرمود شما راه خلیل حق را طی کنید، شما هم نگاه کنید! این نگاه وسیله‌ای برای دیدن است، نگاه کنید بلکه ببینید! ﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾،^۱ به هر حال اگر مشهود نصیب شما نشد، مفهوم را به دست می‌آورد. اگر آن خارج را ندیدید، لااقل معنای آن را درک می‌کنید: ﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. بنابراین فضا می‌شود فضای علم. اگر کسی توانست مشاهده کند «طوبیٰ له و حُسن مآب»، نشد لااقل می‌فهمد! برای خیلی‌ها خود همین فهم قانع‌کننده است و جامعه را هم بدون این نمی‌شود اداره کرد؛ لذا فرمود ما اولین کاری که کردیم به خلیل حق راه علم، تعلیم و راه نظریه‌پردازی را نشان دادیم، او دید و

دیگران هم دارند نگاه می‌کنند. همان‌طوری که در فارسی بین دیدن و نگاه کردن فرق است - چون گاهی انسان نگاه می‌کند ولی نمی‌بیند، برای اینکه راه دور است یا چشم او ضعیف است که می‌گوید نگاه کردم؛ ولی ندیدم - در عربی هم بین رؤیت و نظر فرق است. به هر تقدیر ابراهیم خلیل آمد این کار را کرد و ما هم مأموریم که همین راه را برویم و راه رفتنی هم هست! فرمود او آمد و عده‌ای هم پذیرفتند و او نسبت به «اعقاب» خود هم به این فکر بود، چون انسان که نمی‌خواهد بمیرد! در بحث نکاح این روایت شریف هست، وقتی هر پیغمبری می‌خواست به دنیا بیاید، آن پیغمبر قبلی اگر نکاح می‌کرد و نطفه پیامبر بعدی به رحم همسر او منتقل می‌شد، ایشان احساس سبکی می‌کرد که من این امانت را - مادامی که در اختیار من بود - درست حفظ کردم و تحویل صاحب آن دادم که باید پیروانند، در روایت نکاح نگاه کنید، اینکه ما می‌گوییم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ لَمْ تُنَجِّسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَجَاسِهَا وَلَمْ تُلْبِسْكَ الْمُدْهَمَاتُ مِنْ ثِيَابِهَا»^۱ برای این جهت است. هر پیغمبری وقتی این امانت را در رحم همسر خودش می‌گذاشت، احساس می‌کرد که بار خود را به زمین گذاشته و امینانه این بار را به مقصد رساند؛ یعنی تا آن وقت غذای حلال، نگاه حلال، قیام و قعود حلال و طیب و طاهر، برای اینکه نطفه‌ای در صلب اوست که می‌خواهد به رحم کسی که او هم مسئولیت دارد منتقل کند، این می‌شود: «أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ»، اینها مخصوص سیدالشهداء یا امام حسن یا اهل بیت (علیهم السلام) که نیست، برای همه انبیاست! «لَمْ تُنَجِّسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَجَاسِهَا وَلَمْ تُلْبِسْكَ»، اینها این‌طور هستند؛ لذا فرمود: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾، هم از نظر نظام تکوین اینها محفوظ بودند، هم در وصیّت‌ها و راهنمایی‌های خودشان این کارها را انجام می‌دادند تا اینکه دیگران محفوظ باشند؛ اما جامعه که حرف‌های اینها را گوش نمی‌داد، از چند جهت گرفتار «عقبه کئود» شد، اینها آمدند گفتند که چه چیزی ارزش دارد و چه چیزی

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۱۴.

ارزش ندارد، یک؛ چیزی که ارزش دارد نزد کیست؟ دو؛ کسانی که ارزشمند هستند، سخنان آنها برای شما حجت است، سه؛ حرف‌های آنها را ملاحظه کنید: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱، چهار؛ این راه مدیریت جامعه بود، پنج. دیگران همه این پنج راه را بیراهه رفتند، هم امور ارزشی را بد تشخیص دادند؛ خیال کردند متاع دنیا ارزش است و هم کسانی که ارزشمند هستند کم تشخیص دادند و خیال کردند که هر مسرف و مُتَرَفی ارزشمند است؛ هم به اینها مراجعه می‌کردند و هم حرف‌های اینها را حجت می‌دانستند، ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾^۲ و اگر حرف جدیدی پیش می‌آمد، می‌گفتند اگر این حرف حق است باید فلان سرمایه‌دار بگوید، برای اینکه حق بودن در سایه ﴿مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۳ است و متاع حیات دنیا هم نزد فلان سرمایه‌دار مکه یا فلان سرمایه‌دار طائف است. این وضع جاهلیت بود؛ چه در زمان خلیل خدا و چه در زمان حبیب خدا (عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) وضع این بود. ذیل همین آیات محل بحث که ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾، یک بیان نورانی از وجود مبارک حضرت امیر هست که «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»^۴. مستحضرید که چنین حرفی را هیچ یعنی هیچ، هیچ بشری نگفته و نمی‌تواند بگوید! چگونه می‌شود که آدم دهن باز کند و بگوید هر چه را که شما می‌خواهی من می‌دانم؟! من از طُرُق آسمان باخبر هستم، از طُرُق زمین باخبر هستم، این فرض ندارد! اکنون علم خیلی پیشرفت کرده و حتی اینها در کرات دیگر ترمینال درست کردند، اما از چهارتا پیش‌فرض آنها که بگذریم می‌گویند ما نمی‌دانیم. کسی که بگوید هر شما می‌خواهید بگویند را من می‌دانم، «سَلُونِي»! یکی از جاهایی که «سَلُونِي» گفته شد در ذیل همین آیه است که فرمود پیرسید من می‌دانم.^۵ ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾ که وجود مبارک

۱. سوره نحل، آیه ۴۳؛ سوره انبیاء، آیه ۷.

۲. سوره زخرف، آیات ۲۲ و ۲۳.

۳. سوره زخرف، آیه ۳۵.

۴. نهج البلاغة (للصّحی صالح)، خطبه ۱۸۹.

۵. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۸۵۴.

حضرت امیر هم عده‌ای را با خبر کرد که وضع چیست، حقیقت چیست، از چه راهی باید رفت و از چه راهی نباید رفت.

گاهی ائمه (علیهم‌السلام) حرف‌هایی می‌زنند که انسان را متحیر می‌کنند! رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «إِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ».^۱ «رائد» غیر از «نبی»، «رسول»، «خلیفه» و «امام» است، «رائد» یعنی پیشرو. فرمود ما که از بهشت و جهنم خبر نمی‌دهیم، ما رفتیم و آمدیم و به شما گفتیم که آن‌جا چه خبر است! الآن کسانی که می‌خواهند به مکه بروند چه کار می‌کنند؟ یک عده را پیشرو می‌فرستند، این پیشرو می‌رود هتل کرایه می‌کند، جا فراهم می‌کند و منزل تهیه می‌کند یا در عرفات و مشعر و منا چادر تهیه می‌کند، بعد می‌آید و خبر می‌دهد، این می‌شود «رائد». پس «رائد» آن است که برود ببیند، بعد بیاید بگوید که وضع این است. عرب به چه کسی می‌گوید «رائد»؟ قافله که حرکت می‌کرد، چند نفری پیشاپیش قافله حرکت می‌کردند تا ببینند کجا آب دارد، کجا هوای خوب دارد، کجا جا برای باراندازی است، کجا امن است و کجا شب‌ها می‌شود این شترها را نگهداری کرد؛ این‌که برود ببیند و بیاید خبر بدهد، می‌شود «رائد». فرمود ما که این‌جا نشستیم که از قیامت به شما خبر بدهیم، ما رفتیم و آمدیم، می‌دانیم آن‌جا چه خبر است! «إِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ»، اینها چنین هستند! فرمود که این ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾ این است.

پس «أَصْلَابِ الشَّامِخَةِ» را اینها اداره کردند، «أَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ» را اینها اداره کردند و راه‌های دیگر را هم پیمودند، البته سفارش‌ها و وصیت‌های اینها همین است. بنابراین اینکه در زیارت «اربعین» وجود مبارک سیدالشهداء (سلام الله علیه) می‌گوییم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ» اختصاصی به آن حضرت ندارد، وجود مبارک حضرت امیر این است، انبیای قبلی هم همین‌طور بودند و مانند آن. این

۱. اعتقادات الإمامیه (للدوق)، ص ۶۴.

می‌شود: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾، این کلمه توحید را خدای سبحان در «اعقاب» وجود مبارک خلیل حق قرار داد؛ البته به دست و زبان خود خلیل حق، برای اینکه توصیه و راهنمایی او این بود و مانند آن. در قبال اینها قومی هستند که ﴿لَا يَعْقِلُونَ﴾^۱ و قومی هستند که ﴿لَا يَعْلَمُونَ﴾ و مانند آن. در سوره مبارکه «انعام» آیه ۷۴ به بعد دارد: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَسِرَّ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً﴾.

مطلب بعدی آن است که به تعبیر سیدنا الاستاد (رَضَوَانُ اللّٰهُ عَلَیْهِ) این ﴿إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي﴾، این استثناء، استثنای منقطع است.^۲ زمخشری در کشاف^۳ و همفکران او، اینها استثنا را استثنای متصل می‌دانند که وقتی وجود مبارک خلیل حق فرمود که چه کار می‌کنید؟ فرمود: ﴿إِنِّی بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ﴾، ﴿بَرَاءٌ﴾ مصدری است که تشبیه و جمع و مذکر و مؤنث در آن یکسان است، ﴿إِنِّی بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ﴾ * ﴿إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي﴾. زمخشری در کشاف می‌فرماید که معبودهای آنها هم «صَنَم» و «وَتَن» بودند و هم خدای سبحان؛ ابراهیم خلیل (سَلَامُ اللّٰهِ عَلَیْهِ) می‌فرماید که ﴿إِنِّی بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ﴾؛ از همه معبودهای شما من تبرّی می‌جویم، مگر آن معبودی که مرا آفرید، یعنی آن را که شما می‌پرستید و خدا مرا آفرید؛ ولی دیگران که «منهم» سیدنا الاستاد (رَضَوَانُ اللّٰهُ عَلَیْهِ) است، این ﴿إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي﴾ را استثنای منقطع می‌دانند، برای اینکه آنها اصلاً خدا را عبادت نمی‌کردند! آنها فقط اصنام و اوثان را عبادت می‌کردند. بعضی از تعبیراتی که در همین سوره مبارکه «انعام» و مانند آن آمده است، نشان می‌دهد که آنها فقط «صَنَم» و «وَتَن» را می‌پرستیدند، نه خدا را با این اصنام. آیه ۷۴ سوره «انعام» این است: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ﴾

۱. سوره مائده، آیه ۵۸؛ سوره حشر، آیه ۱۴.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۹۶؛ «و الاستثناء فی قوله: ﴿إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي﴾ منقطع لأن الوثنيين لا يعبدون الله كما مر مرارا، فقول بعضهم: إنه متصل وإنهم كانوا يقولون: الله ربنا مع عبادتهم الأوثان، كما ترى».

۳. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۲۴۶؛ «يقال: نحن البراء منك والخلاء منك ﴿الَّذِي فَطَرَنِي﴾ فيه غير وجه: أن يكون منصوبا على أنه استثناء منقطع، كأنه قال: لكن الذي فطرني فإنه سيهدين وأن يكون مجرورا بدلا من المجرور بمن».

آزَرَ أَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً؛ شما «صَنَم» و «وَتَن» را «إله» می دانید، نه اینکه «صَنَم» و «وَتَن» را با «الله»، «إله»

می دانید، این طور نیست که هم خدا را عبادت بکنید و هم «صَنَم» و «وَتَن» را، این طور نیست.

ابراهیم خلیل (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) به قوم خود فرمود شما چه چیزی را می پرستید؟ آنها می گفتند که ما همین «اصنام»

را می پرستیم، در سوره مبارکه «زمر» آنجا به این صورت آمده است که ﴿وَلَيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾؛ چه کسی را می پرستید؟ ﴿قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾،^۱ معنای ﴿مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ این نیست که

هم خدا را می پرستید و هم «اصنام» و «اوثن» را، بلکه ﴿مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ معبود شما است، شما فقط «صَنَم» و «وَتَن» را می پرستید. در آیه هفتاد سوره مبارکه «شعراء» این است که وجود مبارک ابراهیم از آنها سؤال کرد:

﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ﴾؛ شما چه چیزی را می پرستید؟ ﴿قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا﴾،^۲ نه اینکه «أَصْنَامًا مَعَ اللَّهِ»، بلکه ما فقط بُت را می پرستیم، نه اینکه هم خدا را می پرستیم و هم بُت ها را. ﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ﴾ *

﴿قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا﴾، ظهور این آیه در حال حصر است؛ یعنی ما فقط بُت را می پرستیم: ﴿فَنَظَّلْنَاهَا عَاكِفِينَ﴾، آن گاه وجود مبارک ابراهیم (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) استدلال کرد: ﴿قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ﴾ * ﴿أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ﴾،^۳

به هر حال انسان که چیزی را می پرستد، یا برای جلب منفعت است یا دفع ضرر، آن مرحله عالیه شاید مقدور شما نباشد، ولی یا «خَوْفًا» است یا «شَوْقًا». چون انسان سه راه برای پرستش دارد: یا «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» است یا «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ»^۴ است یا «حُبًّا» و علاقه مند بودن و «معرفة» است، این سومی که مقدور شماها نیست.

پرستش: اعتقاد داشتند، وقتی از آنها سؤال می کردند که اینها چیست؟ می گفتند که مجسمه افراد مؤمن است.

۱. سوره زمر، آیه ۳۸.

۲. سوره شعراء، آیه ۷۱.

۳. سوره شعراء، آیات ۷۲ و ۷۳.

۴. علل الشرائع، ج ۱، ص ۵۷.

پاسخ: بله، خود این مجسمه را اوّل نمی پرستیدند، اوّل نظیر این تندیس‌ها برای اجلال و تکریم بود، بعد کم‌کم اینها را می پرستیدند؛ حالا یا قدّیسین بشر را می پرستیدند یا ملائکه را می پرستیدند. آنهایی که در ابتدا این مجسمه‌ها، تندیس‌ها و تمثال‌ها را ساختند، این برای گرامیداشت معبودشان بود؛ حالا یا ملائکه را می پرستیدند یا قدّیسین بشر؛ نظیر مسیح؛ نظیر عزیر: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ﴾ یا ﴿وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾^۱ این طور گفتند، بعد کم‌کم همین تندیس‌ها و مجسمه‌ها برای نسل‌های بعد محترم شد؛ ولی در نهایت اینها یا فرشته می پرستیدند یا ستاره می پرستیدند یا قدّیسین بشر را می پرستیدند، این طور نبود که هم خدا را عبادت کنند، هم فرشته یا ستاره یا قدّیسین بشر را. سؤال وجود مبارک ابراهیم خلیل این است که ﴿مَا تَعْبُدُونَ * قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا﴾، معلوم می‌شود که اینها ﴿الَّذِي فَطَرَنِي﴾ را اصلاً نمی پرستیدند و این آیاتی که دارد: ﴿تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۲ یعنی غیر خدا را می پرستید، نه خدا و غیر خدا را می پرستید.

بنابراین سخن جناب زمخشری که در کشاف فرمود که ﴿إِلَّا﴾ در ﴿إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي﴾ استثنای متصل است، این تامّ نیست؛ ظاهر آیات دیگر این است که این ﴿إِلَّا﴾ استثنای منقطع است، اینها فقط غیر خدا را می پرستند تا این غیر خدا مقرب و شفیع باشد که ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾^۳ یا ﴿هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾^۴ در این بخش هم وجود مبارک ابراهیم خلیل فرمود: ﴿إِنِّي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ * إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي﴾ که می‌شود استثنای منقطع؛ نظیر آنچه در سوره مبارکه «شعراء» آمده است: ﴿قَالَ أَوْفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ * فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾^۵ اینها دشمن هستند و ﴿رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾ معبود و محبوب ماست: ﴿الَّذِي خَلَقَنِي

۱. سوره توبه، آیه ۳۰.

۲. سوره ممتحنه، آیه ۴.

۳. سوره زمر، آیه ۳.

۴. سوره یونس، آیه ۱۸.

۵. سوره شعراء، آیات ۷۵ - ۷۷.

فَهُوَ يَهْدِينِ^۱ و کذا و کذا. پس وجود مبارک ابراهیم خلیل توحید و معرفت را آورد؛ هم معرفت‌شناسی عقلی را ارائه و ثابت کرد که اگر معرفت‌شناسی هم حسّی و تجربه حسّی است، یک؛ هم عقلی و تجرید عقلی است، دو؛ پس معلوم می‌شود که موجود یک بخش آن مادی است و یک بخش آن مجرد است، سه. اگر ما تجرید عقلی داریم، این تجرید عقلی برای موجود مجرد است، آن معارف و معانی کلی که مادی نیست تا انسان آنها را احساس بکند. محسوسات خارجی با حسّ و تجربه حسّی شناخته می‌شوند، آن معقولات و حیانی با ادراک عقلی و تجرید عقلی شناخته می‌شوند؛ فرمود ما این دو راه را داریم، شما اگر بخواهید معیار ارزش را بدانید، ارزش در همان معقولات و امور و حیانی است؛ لذا نباید بگویید که چرا وحی بر فلان سرمایه‌دار مکه نازل نشد یا بر فلان سرمایه‌دار طائف نازل نشد؟! اگر این است، وقتی که حق آمده، می‌گویید این سحر است و حال آنکه نمی‌توانید مثل این بیاورید؛ بعد صغری و کبری درست کردید و گفتید این سحر است: ﴿وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ﴾، بعد گفتید که اگر این حق است: ﴿أَوَلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾؛ اگر این حق است چرا بر فلان سرمایه‌دار مکه یا بر فلان سرمایه‌دار طائف نازل نشد؟ اصلاً نظام ارزشی آنها نظام شرک و کفر و ماده بود. دین آمده بگوید هر چه که غیر خداست، نمی‌تواند زینت بشر باشد، فرمود: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا﴾^۲، نه «لَکُمْ»! در هر حال شما زمین را زینت دادید، یک آدم عاقل باید بفهمد که اگر باغ و راغی ساخت، خانه‌ای ساخت و باغی درست کرد، زمین را مزین کرد، نه خود را! ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا﴾ نه «لَکُمْ»! شما ﴿خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾^۳ شما زینتتان در عبادت است و توحید است و عقاید است و علم است و فهم، زینت شما آن جاست! اگر کسی کاری کرد، باغی درست است و برجی درست کرد، زمین را مزین کرده، نه خود را! بر فرض برود آسمان، راه شیری را

۱. سوره شعراء، آیه ۷۸.

۲. سوره کهف، آیه ۷.

۳. سوره اعراف، آیه ۳۱.

هم مالک بشود، باید بفهمد که ﴿وَزَيْنًا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ﴾^۱ بر فرض «شمس و قمر» را هم مالک بشود، این زینت او نیست. «شمس و قمر» زینت «سماء» است، نه زینت انسان! زینت انسان چیز دیگری است؛ ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^۲ است، ﴿خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾^۳ است، ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۴ و مانند آن است. زینت انسان این است که انسان با آن مهاجرت بکند، چیزی را که باید بگذارد و برود و باید مسئول داشتن آن باشد و در برابر آن باید پاسخگو باشد که دیگر زینت نیست؛ اینها را همه انبیا آمدند گفتند، گفتند چیزی که جدای از جان انسان است، زینت انسان نیست. در سوره «کهف» فرمود: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا﴾؛ ولی در سوره «حجرات» فرمود: ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾؛ این اعتقاد و ایمان صحیح زینت‌های شماست. این مطالب را آمدند گفتند، در برابر این حرف‌ها آن جاهلین می‌گفتند: ﴿لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾. عظمت را در سایه مال می‌دانستند، یک؛ آن صاحب مال را عظیم می‌پنداشتند، دو؛ معرفت‌شناسی آنها هم در محور حس و تجربه بود، سه؛ ارزش قرآن را هم در سایه معیار مالی می‌پنداشتند، چهار؛ بعد می‌گفتند چرا فلان شخص سرمایه‌دار پیغمبر نشد، پنج؛ تو چرا باید پیغمبر شوی؟! با این فکرها اینها مبارزه کردند. فرمود: ﴿وَقَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾.

بعد ذات اقدس الهی فرمود که آیا تقسیم رحمت به دست اینهاست؟ آنچه را که اینها می‌پندارند اولاً ارزش نیست، ثانیاً اگر هم ارزش باشد، مگر تقسیم رحمت به دست اینهاست؟ ذات اقدس الهی می‌داند که چه کسی شایسته رحمت است و چه کسی شایسته رحمت نیست: ﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ﴾؟ اول به عنوان «جدال أحسن» می‌گوید من کاری ندارم که شما گفتید این معیار ارزش نیست، بر فرض این معیار ارزش باشد، تقسیم این امور

۱. سوره فصلت، آیه ۱۲.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

۳. سوره اعراف، آیه ۳۱.

۴. سوره حجرات، آیه ۷.

ارزشی به عهده کیست؟ ﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾؛ ما این امور

دنیا، معیشت دنیایی و اموال دنیایی را عادلانه تقسیم کردیم و به هر کسی به عنوان آزمون و امتحان دادیم. ما

دادیم به عنوان امتحان، ولی حسابان حسابِ عدل است. شما خیال نکنید اگر کسی را ما بیشتر دادیم و کسی را

کمتر دادیم، آن کسی که بیشتر گرفت نزد ما عزیزتر است. بارها سوره مبارکه «فجر» را ملاحظه فرمودید، فرمود

همه اینها مبتلا هستند! بعضی مبتلا به سلامت، بعضی مبتلا به مرض و بعضی مبتلا به ثروت و بعضی هم مبتلا به

فقر می‌باشند: ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ * وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ

فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ * كَلَّا﴾^۱ فرمود بعضی‌ها مبتلا به ثروت و بعضی مبتلا به فقر هستند. مبتلا یعنی «مُمْتَحَن».

حساب آخرت جداست که چه کسی نزد ما عزیز است و چه کسی نزد ما ذلیل است، حساب این موارد در آخرت

روشن می‌شود؛ در دنیا اینها آزمون است، چند روزی این دارد یا چند روزی آن دارد و گاهی هم به عکس

می‌شود، ما همه را به حالات گوناگون امتحان می‌کنیم! خودشان و آبائشان را همین‌طور به ردیف امتحان می‌کنیم.

بعضی‌ها فقیرزاده هستند و بعضی غنی‌زاده، بعضی اول زندگی آنها فقر است و آخر زندگی آنها غناست و بعضی

هم «بالعکس» است، همه اینها در کلاس امتحان و ابتلا نشسته هستند، این نشانه فخر نیست و این آزمون متنوع

هم برای آن است که کار جامعه پیش برود: ﴿لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُلْحِيًّا﴾، مگر غنی خواهید جامعه پیش برود؟!

این جامعه باید به تسخیر متقابل پیش برود، فرمود: ﴿نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ

فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُلْحِيًّا﴾، نه «سِخْرِيًّا». ما این تفاوت را ندادیم که کسی دیگری را مسخره

بکند و خودش را برتر بداند، این‌طور نیست! این برای تسخیر متقابل است. جامعه اگر همه فقیر بودند پیشرفت

نمی‌کرد، اگر همه غنی بودند پیشرفت نمی‌کرد. غنی چندین کار دارد، کارها را چه کسی باید انجام بدهد؟ جامعه اگر

همه سالم بودند کار پیش نمی‌رفت، یا اگر همه طبیب بودند یا همه مهندس بودند کار پیش نمی‌رفت. اگر همه طبیب بودند و مریض نمی‌شدند، اینها چه کار می‌کردند؟ یا «بالعکس». هیچ ممکن نیست که جامعه یکدست به مقصد برسد، جامعه وقتی به مقصد می‌رسد که کسانی باشند تا نیازهایشان را برآورده کنند، پس یک تسخیر متقابلی است. اگر امروز کارگر و باربری بار یک پزشک را به مقصد می‌رساند و به منزل او می‌برد، وقتی هم بیمار شد و روی تخت بیمارستان قرار گرفت، آن پزشک محترم هم جامعه پزشکی در بر می‌کند و حتی ادرار او را آزمایش می‌کند و در صدد درمان اوست؛ این تسخیر، تسخیر متقابل است: ﴿لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا﴾، پس تسخیر متقابل باید باشد و تسخیر متقابل عدل است.

بنابراین اگر جامعه یکدست باشد، کار را چه کسی انجام بدهد؟ اگر متفاوت باشد، حالا زید غنی بود و عمرو فقیر، بگوییم زید فقیر باشد عمرو غنی، باز سؤال سر جایش محفوظ است! خصوصیت‌ها به استعدادها و به گرایش‌ها و به اعمال و به کوشش‌ها وابسته است: «النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ»^۱ این بیان نورانی پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است که مرحوم کلینی (رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ) در جلد هشت کافی آن را نقل کرده است، فرمود مردم مثل معدن‌های گوناگون هستند. ما هیچ کس را بی سرمایه خلق نکردیم، در درون هر کسی یک معدن هست، حالا یا معدن طلاست یا معدن نقره است یا معادن دیگر، او با سرمایه خلق شده است. این سرمایه را انبیا آمدند «إِثَارَه» کردند، شکوفا کردند و به او نشان دادند تا تسخیر متقابل سامان بپذیرد و «سُخْرِيَّه» یکدیگر باشند، نه «سُخْرِيَّه»! «مُسَخَّر» یکدیگر باشند، نه «مَسْخَره» یکدیگر! فرمود این کار را هم ما انجام دادیم: ﴿لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا﴾؛ اما در بین همه اینها ﴿وَرَحِمَتْ رَبُّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾، این طلعه آن بحث است که نظام

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۱۷۷.

ارزشی به چیست؟ چیزی که انسان باید بگذارد و برود و در برابر آن پاسخگو باشد، این ارزش انسان نیست؛ چیزی که به همراه انسان است و انسان را در سفر بعدی نجات می‌دهد، این ارزش است.

این بیان از لطیف‌ترین بیانات نورانی وجود مبارک حضرت امیر است؛ فرمود هر کسی به اندازه هنرش می‌ارزد! شما این بیان نورانی حضرت امیر را در نهج‌البلاغه ملاحظه کنید که سید رضی درباره این بیان چه می‌گوید؟ فرمود این بیان دیگر معادل ندارد! ^۱ «قِيَمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ»؛ ^۲ هر کسی به اندازه هنرش می‌ارزد! او هنرش مدیریت است، او هنرش اخلاق است، او هنرش کاری است که کار مردم را راه می‌اندازد، او هنرش این است که علاقه دارد دنبال کار مردم برود، یا قرض‌الحسنه بدهد. بعضی‌ها اصلاً هنرشان این است که بیماران را فراموش نکنند و به عیادت آنها بروند، این یک هنر است! بعضی‌ها هنرشان این است که قلب هیچ‌کسی را درد نیاورند و اگر قلب کسی شکسته شد فوراً بروند ترمیم بکنند. مرحوم سید رضی که نهج‌البلاغه را شرح کرد و حشر او با اجداد کرام و گرام او! خود سید رضی هم هنرمند بود. مستحضرید وجود مبارک حضرت امیر سخنانی دارد که در آن برای اهل سقیفه اصلاً آبرو نگذاشته بود، اگر آن بیانات نورانی حضرت امیر را ایشان در نهج‌البلاغه نقل می‌کرد، دیگر نهج‌البلاغه، نهج‌البلاغه‌ای نبود که هشتاد درصد از شرح آن را علمای اهل سنت بنویسند! مرحوم سید رضی سعی کرد اختلافی نشود، سعی کرد جامعه را با وحدت حفظ بکند. جنگ و دعوا هیچ وقت مشکل را حل نمی‌کرد، دشمن هم در کمین است! این کار سید رضی یک کار شاهانه و امیرانه بود! بعضی از خطبه‌ها را ایشان عالماً عامداً تقطیع کرد تا هر کسی هم راه نیفتد به دنبال هر خطبه‌ای. این خطبه‌ای که وجود مبارک حضرت امیر در وصف متقیان به «همام» فرمود، آن سیل که راه افتاد و آن شنونده «كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا» ^۳ که در پایان آن خطبه

۱. نهج‌البلاغه (للصباحي صالح)، ص ۴۸۲؛ «قال الرضي رحمه الله تعالى و هذه هي الكلمة التي لا تصاب لها قيمة ولا توزن بها حكمة ولا تقرن إليها كلمة».

۲. نهج‌البلاغه (للصباحي صالح)، حکمت ۸۱.

۳. نهج‌البلاغه (للصباحي صالح)، خطبه ۱۹۳.

جان سپرد، این خطبه تقریباً بیست صفحه است؛ سید رضی با یک ابتکار آمده این را «ارباً ارباً» و سه قسمت کرده، یک قسمت آن را که حدود هشت صفحه هست را تقریباً یکجا ذکر کرده، یک قسمت دیگر را هم تکه تکه کرده، دو سطر، دو سطر، سه سطر، چهار سطر آورده، آن خطبه ۲۲۱ که دارد: «قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَأَمَاتَ نَفْسَهُ حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَلَطَفَ غَلِيظُهُ وَبَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرُ الْبَرَقِ»، این را آنجا در آخرهای نهج البلاغه ذکر کرد که آن هم جزء همین خطبه است و بعضی ها را هم اصلاً نقل نکرده است. این سیل ممکن است عده ای را هم ببرد، چون هستند افرادی که آماده و مستعد هستند و وجود مبارک حضرت امیر را با جان پذیرفتند، ممکن است این خطبه را همین طور سیل وار بخوانند و آسیب ببینند! آمده این کار را هم کرده و آن موارد نقد سقیفه و پرچمداران صدر اسلام بود که آنها را هم کمتر نقل کرده است. حالا آن بحث های کلامی همیشه سر جای خودش محفوظ است، علامه امینی را خدا غریق رحمت کند! این راه برای همیشه باز است، اما در حد کتاب ها و علم و کلام و اینها؛ اما - خدای ناکرده - جامعه را «ارباً ارباً» بکنند، این برای هیچ کسی مصلحت نیست.

پرسش: آن وقت تقطیع ضرر به آن نمی زند ...

پاسخ: نه، چون اگر کسی محقق باشد همه را می تواند جمع بکند، چه اینکه تمام نهج البلاغه هم یکجا جمع شد. یک محقق بر او مشکلی نیست، چون نهج البلاغه در خانه همه هست و این را نمی شود به دست همه داد. همین ذیل ﴿ن وَالْقَلَمِ﴾^۱ را شما ملاحظه بفرمایید، یک روایت نورانی در تفسیر شریف نور الثقلین هست؛ آن شخص سؤال می کند که ﴿ن وَالْقَلَمِ﴾ چیست؟ حضرت فرمود اینها نهی هستند در بهشت، عرض کرد «زدنی بیاناً» فرمود: ﴿ن وَالْقَلَمِ﴾ دو فرشته از فرشته های الهی هستند، بعد فرمود پاشو برو، دیگر بیش از این نمی شود گفت.^۲ «إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ

۱. سوره قلم، آیه ۱.

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۸۸؛ «... وَأَمَّا ﴿ن﴾ فَهُوَ نَهْرٌ فِي الْجَنَّةِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اجْمُدْ فَجَمَدٌ فَصَارَ مِدَاداً ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ لِّلْقَلَمِ اكْتُبْ فَسَطَرَ الْقَلَمُ فِي اللُّوحِ الْمَحْفُوظِ مَا كَانَ وَمَا هُوَ كَاتِبٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَالْمِدَادُ مِدَادٌ مِنْ نُورٍ وَالْقَلَمُ قَلَمٌ مِنْ نُورٍ وَاللُّوحُ لَوْحٌ مِنْ نُورٍ وَقَالَ سُفْيَانُ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبْنَا رَسُولِ اللَّهِ بَيْنَ لِي أَمْرُ اللُّوحِ وَالْقَلَمِ وَالْمِدَادِ فَضَلَّ بَيَانِي وَعَلَّمَنِي مِمَّا

مُسْتَضَعْبُ» که «لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ اِمْتَحَنَ اللّٰهُ قَلْبَهُ لِلْاِيْمَانِ»، 'آنها اگر یک دل آماده می دیدند می گفتند، الآن هم تمام این نهج البلاغه یکجا جمع شده است، یک محقق در خانه و کتابخانه خود می نشیند و مطالعه می کند محذوری ندارد، دردسری هم ندارد؛ اما وقتی به دست همه بیفتد، مشکل پیدا می شود. آدم می تواند طوری حرف بزند که هم مطلب را برساند و هم جامعه را «ارباباً اربا» نکند، کاری نکند که انسان گرفتار تنش بشود.